

نقد کفش‌های مکاشفه احمد عزیزی

عزیزی در دنیای انقلاب اسلامی بال و پر گرفت. دگرگونی کشور، وضع مغشوش سیاسی آن دوره، جنگ تحمیلی، اسارت و شهادت، سر و صدای عزیزان و اندوه یتیمان را دید و درد بی‌رحمی و ظلم را چشید. قتل، غارت، بمباران، نابودی، ویرانی، وحشت و سراسیمگی بچه‌های شهر و روستا را مشاهده کرد. لذا در نگاه وی همه جا تیره و سیاه بود. وی آنقدر تحت تاثیر شرایط آن دوره بود که به آسانی نمی‌توانست از آن بیرون بیاید. وی همچون ره گم کرده‌ای در شب دی‌جور بود که روح وی جز سیاهی و تاریکی چیزی را نمی‌دید:

ناگهان روح سیاهت می‌رسد جسم تبار گناهت می‌رسد^۱
 سخن عزیزی این گونه است: ستایش قهرمانان دینی، اندیشه‌های عرفانی، فرهنگ مذهبی، فرهنگ انقلاب اسلامی، تغییرات اندیشه و افکار اجتماعی.
 صدایی که از ذهنش می‌تراود، «آه»، و سخنی که می‌سراید، همچون «شیهه» است، وجودش ناله، جانش مجروح و لبخندش خنجر بران است:
 لفظ سرکش شیهه روح من است آه آوا جان مجروح من است^۲
 خسته‌ام از خنجر لبخندها از ملامت‌هایی که می‌گویندها^۳
 زمانی که سخن از فلق و فجر است، شب برایش انتهای آرزوست:
 ای شب آواز نگاه من تویی دوره گرد شهر آه من تویی

۱. کفش‌های مکاشفه، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۲.

۳. همان، ص ۷.

شب تمام وجودش را فرا گرفته است، چنانکه گوید:

هق هق من تندر خشم تو بود در نخستین اشک من چشم تو بود
شب دوستی وی به حدی رسیده، که حجاب ظلمت برایش چراغ صحن تابستان
است. سیاهی شب آینه‌ها را تاریک می‌سازد، ولی اگر همان شب آینه باشد احساس
عمیق تلاش شب مهتابی را نشان می‌دهد:

ای شب ای آینه ایوان من ای چراغ صحن تابستان من
و سپس به آغوش شب پناه می‌برد^۱.

هیچ موقع ناراحتی و شکایت از این شاعر بیباک دیده نمی‌شود. او تمنا می‌کند که
چادر سیاه شب آنقدر تیره و تار باشد که وسعت وهم و لحظه‌اش باریک‌تر گردد:

وسعت وهم مرا تاریک کن لحظه‌ام را بیش از این باریک کن
باز کن از دانه روحم سبوس منتشر کن در نگاهم آنوس
شاعر از روشنایی فقط ظلم و استبداد را دید پس می‌سراید:

هر شهابی بر شبنم تیغی کشید
حرمان در نهاد وی رمقی از زندگی باقی نگذاشته است، هرچه از او مانده غبار
تربت است و آن هم در کوچه‌های غربت پراکنده:

من غبار ره‌نشین تربتم در ره گرد کوچه‌های غربتم^۲
غم در وجودش پنهان است. از آسمان بلند تا تحت ثری همه غمناک و ویران
می‌باشد. او با تاریکی غم چنان آشنا شده که وقت پرواز، با بال آه در فضای گسترده،
پرواز می‌کند و از محبس دل به اوج می‌رود:

بال آهم در عروجی باز کن در دلم راه خروجی باز کن
عزیزی مرگ را از کودکی مشاهده کرده است. او چون به یاد روزهای طفلی
می‌افتد، اگرچه سرحال است، ولی بدبینی و الم‌انگیزی او دوباره محیط را افسرده می‌کند:

می‌شمارم جوجه‌های مرده را مرغ‌های خیس باران خورده را

۱. نردبانی شو... الخ، ص ۴، دیده نمی‌شود.

۲. گرد ره در صحیح تر است شاید اشتباه چاپی است.

عزیزی طرح امید را زیرخاک اندوه می‌افکند. او می‌داند که انسان موجودی نیست که زیر بار سنگین غم فنا شود، پس به یکباره جرأت‌مندانه از شب آرزو می‌کند که اندوهی را آتش زند که همچون بیشه‌ای سر تا بن روح آدمی را فراگرفته و پایانی ندارد؛ بلکه هر روز گیاهی نو از غم‌های روزگار می‌روید:

ای شب آتش زن به جان کوه من شعله شو در بیشه اندوه من
وی گاهی احساسات حافظ و ملای روم را در رگ و ریشه شعر خود می‌گنجاند
که قابل ملاحظه است. چنانکه از بیت مزبور آشکار است. حافظ می‌گوید:
زین آتش نهفته که در سینه من است خورشید شعله‌ایست که در آسمان گرفت
شعرهایی که جنبه اخلاقی، اجتماعی و اسلامی دارد نشاط‌انگیز است:
از شقایق داغ بر سر می‌زنند با قناری در قفس، پر می‌زنند
ظہرها ته چین عرفان می‌خورند شام را سیمرغ بریان می‌خورند
گاه می‌گریند در حین نماز گاه می‌رقصند در اوج نیاز

*

خانه می‌سازند در خاک خضوع سنگ می‌بندند روی سدّ جوع
شرم دارند از حضور آب‌ها تن نمی‌شویند در مرداب‌ها
آنچه از قراین اشعار گوناگون استنباط می‌شود، این است که بسیاری از شعرهای غزلی او در حالت مخصوصی سروده شده است که تمام مفاهیم محدود زمانی و مکانی را در نور دیده و آن را به صورت شعرهای عمیق و فلسفی در آورده است. او راز حیات انسانی را در تک بیت‌ها گنجانیده و با لهجه‌ای نرم و ملایم ابیات را طوری بیان می‌کند که به نظر می‌رسد، مرگ می‌رقصد، زندگی می‌نازد، صداقت موج می‌زند و اینچنین مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهد:

مرگ می‌رقصید با ناسوت‌شان زندگی می‌ریخت از تابوت‌شان^۱

شعرهای دینی احمد عزیزی به نحو دیگر است. وی بر بنای انتخاب کلمات خوش آهنگ در قالب مثنوی قصیده می‌سراید. متأسفانه اندیشه‌ها با او همگام نیست و عقب

۱. کفش‌های مکاشفه، ص ۴۹.

می ماند و بعد از چند بیت نمی تواند جلو برود:

ای که معمار غبارات منی ای که قانون اشارات منی^۱

✱

ای حرا آغوش بسترهای روح وی صراحی گردن رقص صبح^۲

✱

ای به سیناها سراها داشته وی به معجر ماجراها داشته^۳

✱

ای در آغوش تو مهد سوره‌ها نام تو در سینه اسطوره‌ها^۴

بعد از سه بیت مزبور می سراید:

تو از ابریشم تو از یاس آمدی از کنار رود الماس آمدی^۵

از لبانت شهید نیت می چکید وز سر انگشت مشیت می چکید^۶

شعرهای عرفانی عزیزی پرشور است و عاری از لطافت شعری و هنری. گاهی اندیشه‌های بلند خود را در تلاش ابتکار تمثیلی از آسمان بلند عرفان به سوی دشت و کوه می برد و مانند صدای بچه ایلی پخش می کند:

عشق مثل روح، تن را می خورد مثل بز برگ بدن را می خورد

گویی این جفت قشنگ فاخته لانه را در سینه من می کند

عشق جامد عشق میز و صندلی ست عشق با یک مشت سنگ صیقلی ست^۷

عشق مالخولیایی خاکی است عشق یک بیماری افلاکی است^۸

۱. کفش‌های مکاشفه، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۲۱.

۳. همان، ص ۱۷.

۴. همان، ص ۲۱.

۵. همان، ص ۲۱.

۶. همان، ص ۲۱.

۷. همان، ص ۴۰۷.

۸. همان، ص ۳۲۵.

شوریدگی عرفان و غلبه عشق بر جان عالمیان که در اشعار زیر وجود دارد اصلاً با ابیات بالا قابل مقایسه نیست:

خرج صد بتخانه از یک خال ماست هرچه گیسو ریخت بر شب مال ماست

*

چیست عطر یاس؟ آه عاشقان صبح فروردین نگاه عاشقان^۱

*

چیست عشقی باشه‌ای بر اوج عشق کیست انسان؟ لاشه‌ای در موج عشق^۲

*

من درخت بید می‌خواهد دلم من گل خورشید می‌خواهد دلم^۳

*

لب شدم، یا می‌شدم، یا خم شدم من ترا صد بار در خود گم شدم^۴

*

عشق تو حلاج را خون می‌دهد آدمی را بید مجنون می‌دهد^۵

*

من مرید باغ بی‌دروازه‌ام من هوادار هوای تازه‌ام^۶

*

عشق من! باید ز بودن دل برید عشق من باید ز آب و گل برید^۷

عشق یک آوازه دور است و بس عشق تنها بر یکی طور است و بس^۸

۱. کفش‌های مکاشفه، ص ۴۰۸.

۲. همان، ص ۴۷۰.

۳. همان، ص ۴۱۳.

۴. همان، ص ۳۲۵.

۵. همان، ص ۴۶۲.

۶. همان، ص ۴۱۵.

۷. همان، ص ۳۵۰.

۸. همان، ص ۳۵۱.

شاعر، اندیشه‌ها را بر یک نهج نمی‌گذارد؛ گاه همین عشق به نظر وی تلاشی بی‌ثمر است:

عشق ای احساس گنگ در بدر عشق ای تنها تلاش بی‌ثمر^۱

*

در تن من جز تب بوم تو نیست جز عزای ایل مختوم تو نیست

*

ای زن امروز آتش خرّم‌ست ای زن امروز عیدت شبنم‌ست^۲

*

از زنان آدرس پرس غریب از زنان خسته آمن یجیب^۳

*

اصغر رویت زدم پایی شده اصغر از مویش شناسایی شده^۴

مصراع نخستین موهن است و در حقیقت مدح بالذم است شاعر وزن مصراع‌ها را بعضی وقت‌ها با کمک آهنگ‌های دراز و کوتاه برابر می‌کند:

عشق آنجا بوی افیون می‌دهد بوی صدها استکان خون می‌دهد^۵

*

ای زن افسوس، آتش خسته بود ای زن، امروز گل یخ بسته بود^۶

*

از زنان از مدینه آمده از سر قبر سکینه آمده^۷

*

۱. کفش‌های مکاشفه، ص ۴۵۹.

۲. همان، ص ۲۳۶.

۳. همان، ص ۲۳۱.

۴. همان، ص ۲۳۲.

۵. همان، ص ۲۵۸.

۶. همان، ص ۲۳۷.

۷. همان، ص ۲۳۲.

ما در پرده گلدوزیم ما در بر سفره نوروزیم

*

دختران ماهی تنگ شراب دختران برکه‌های سبز خواب^۱

*

ای زن آینه‌ام را باز کن ای زن امشب مرا آواز کن

شعرهای با محتوای اخلاقی و اندرزهای اجتماعی در کلام وی زیاد است. به چند نمونه از شعرهای نغز او اشاره می‌کنم:

من مدار اعتدالم در بهار من گلم بر شاخه نصف بهار^۲

*

این که می‌گوید سخن خاک من است این طنین بال ادراک من است^۳

*

ای تغافل! در ره من پل مشو ای خطا در خلوت من گل مشو^۴

*

خیز تا در ذره تبعیدی شویم ساکن آن شهر خورشیدی شویم^۵

*

باغهای باز را پرچین زدید دختران را با طلا تخمین زدید^۶

*

ای گنهکاران دور از عطر یاس ای زمین خواران شبنم ناشناس

*

اف بر آن شهوت که شمشیر آفرید ننگ بر دستی که زنجیر آفرید

۱. کفش‌های مکاشفه، ص ۱۴۷.

۲. همان، ص ۳۱۰.

۳. همان، ص ۳۱۰.

۴. همان، ص ۳۱۰.

۵. همان، ص ۴۵۸.

۶. همان، ص ۲۴۹.

بعضی از ابیات، نمونه خوب تصویرسازی است:

ریزش تصویر بود از شیر شعر پا شدم دیدم که خیسم زیر شعر^۱

واژه‌گزینی

عزیزی با انتخاب واژه‌هایی که نشانگر فرهنگ قرآن و کربلا هستند، آنها را در سروده‌های خود، هم مستقیم و هم غیر مستقیم؛ کنایی به کار برده است. زیرا ساخت اینگونه کنایه‌ها و استعاره‌ها با پندار نوین آیین انقلاب اسلامی سازگار است. ماد و عاد:

ای زنان مادای مردان عاد می‌برد آخر شما را گردباد^۲

واژه مردان عاد، توسن سخن و اندیشه را ساز کرد یا همین طور واژه قبله‌گاهی:

این سرای آن که در تنهای تان قبله‌گاهی بود از زندهای تان^۳

لفظ قبله‌گاهی حالت نهایی تسلیم و سرسپردگی را نشان می‌دهد.

قنبر

هم کلاسی‌های من قنبر شدند مالک دروازه اشتر شدند^۴

ذوالفقار

وای بر من ره سپردم در غبار بازماندم از درای ذوالفقار^۵

کیست دست بینویان؟ ذوالفقار کیست قتال خدایان؟ ذوالفقار

نماز، حجاز

منتظر هستیم ما در هر نماز تا اذان برخیزد از خاک حجاز^۶

*

۱. کفش‌های مکاشفه، ص ۲۴۶.

۲. همان، ص ۲۴۸.

۳. همان، ص ۲۴۹.

۴. همان، ص ۳۱۲.

۵. همان، ص ۳۱۲.

۶. همان، ص ۳۱۷.

بر لباس مکه این حقیقت لکه نیست پرده‌دار این اذان جز مکه نیست^۱
 ذکر کربلا و فرهنگ آن در آثار تمام سراینده‌گان این دوره مرثیه و ماتم و شیون
 نیست؛ بلکه محرک شوق شهادت است.

نینوا و کربلا

نینوا را در دل خود ذکر کن کل ارض کربلا را فکر کن^۲
 در ابیات زیر عقاید شیعی و الگوی شان که اولیاءالله هستند مخصوصاً دوازده امام
 را تذکر می‌دهد:

شیعه هر شب می‌چکد از چشم یاد شیعه عاشق می‌شود هر بامداد

*

هست این از اولین تا آخرین کل شیء را امامانی مبین
 مسایل فقهی نیز شوق شهادت و تکمیل این واجب را ذکر کرده است که از
 ویژگیهای انقلاب اسلامی است.

خون حسین

ما به خون خود ادا کردیم دین می‌برد خمس جوانان را حسین
 تلمیحات فقط واقع‌نگاری زمان گذشته نیست بلکه افکار جوانان ایرانی را به اصل
 واقعه تطبیق داده است.

حضرت محمد (ص) و مشرکین

ما به روی مشرکین سد بسته‌ایم عهدمان را با محمد بسته‌ایم^۳
 واژه سربردار نشانگر فرهنگ یک ملت است که همیشه سر قربانی را در دست دارد
 و یک اشاره تاریخی هم به سربرداران خراسان است:

۱. کفش‌های مکاشفه، ص ۳۱۷.

۲. همان، ص ۳۱۶.

۳. همان، ص ۳۳۳.

سربداران نسل یک ادراک ماست قلعه مستضعفان در خاک ماست^۱

*

زخم شیعی را سواران دیده‌اند این طنین را سربداران دیده‌اند^۲

*

مردم ما باغ یاسین داشتند شهر ما زیتون والتین کاشتند^۳

به مناسبت اسامی خانواده رسول، وقایع و حال و هوای انقلاب اسلامی را نمایان می‌کند:
به به از پیوند یاس و نسترن هم حسین اینجا شکوفد هم حسن
همین طور در بیت زیر با دقت و ظرافت، ارتباط امام خمینی را با بضعة الرسول، از
لحاظ نسب و فلسفه دینی و فکری را نشان داده است:

آن شب که روح آمد فرود جز به قلب نازک زهرا نبود^۴

هم رویداد ایران است و هم تفسیر سوره قدر و اهمیت دین را در جامعه به نحو احسن
مطرح کرده است. اینگونه ویژگی ادبیات انقلاب اسلامی بین تمام شاعران دیده می‌شود.
علاوه بر این واژه‌های زیادی در اشعار وی دیده می‌شود. که تک تک آنها نیاز
به تفسیر دارد، مثنی از خروار اینجا ذکر می‌شود:

صلح، تفسیر، زیارت عباس، گلزار سیدان، ریاضت، نوای سرخ دشت، خون
سربداران. گل‌های شهادت زخم زمین، لاله‌های زخم، خون چکانی گل، بهار سرخ،
بوسه، زخم، زیر خون خوابید، بوی بعثت، ولایت، فقیه فلق، پاکی زن، پیغمبری زن، زن
آئینه عرفان، زن طلسم عفت، زن تداعی ملائک، زن مظهر اسم لطیف، کربلا باد، راز
سرخ آدمی، خم کربلا، ضریح، زیارت نامه، آهوان شیر، زینب، فاطمه، ضامن آهو،
علمدار، بوسه گاه وغیره.

۱. کفش‌های مکاشفه، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۱۷.

۳. همان، ص ۴۶۲.

۴. همان، ص ۴۹۴.

ابتکار واژه

قی کردن چشم، آشتی پاشیدن، فجر باریدن، تقطر، ماه از چشم کشیدن، آواز چکیدن، سرفه غریت، عصر شب‌نم‌ترین، سرخ شب‌نم، اشک عقیم، اندوه را آغوش کردن، آواز طلایی، طفل نرگس، نهضت شب‌نم عشق از لب چکیدن.

خلاصه کلام، احمد عزیزی شاعری با ذوق است. او اصلاً شاعر غزل است ولی عموماً در قالب مثنوی شعر می‌سراید و مضامین روزانه زندگی، فنا و ناپایداری و عشق الهی را انتخاب کرده است. ابتکار فکر و نظر هم در کلام وی دیده می‌شود که درباره شعر وی قضاوت کردن بسیار مشکل است زیرا که هرچه در این مقاله بحث شده است، بر پایه اشعار پراکنده‌ای است که در بعضی از مجله‌ها از وی چاپ شده است و همچنین مجموعه شعر «کفش‌های مکاشفه» که تنها اثر بارز موجود وی بود.